

شعر

بهار آمد

بهار آمد، گل آمد
نسرین و سنبل آمد
گل‌های سرخ و زیبا
در باغ‌خانه‌ی ما
چشم‌ها را باز کردند
با خنده ناز کردند
بنفشه دسته‌دسته
کنار جونیسته
در روز آفتابی
در آسمان آبی
پرند‌های خوش‌آواز
پر زد و کرد پرواز
بهار آمد، گل آمد
نسرین و سنبل آمد

سروده‌ی پروین دولت‌آبادی



پشت سر می‌گذاشتم و به مرحله بعدی می‌رفتم. با پایان یافتن هر مرحله به خودم می‌گفتم فقط همین مرحله را تمام می‌کنم و بقیه‌اش را بعد از تمام شدن کار ادامه می‌دهم اما دریغ از اینکه هیجان بازی گذشت زمان را از یادم برده بود و من آنقدر سرگرم شدم که متوجه گذران وقت نشدم. با باز شدن در اتاق و صدای مادر که گفت سهیل کارهایت تمام شد؟ به خودم آمدم. تازه فهمیدم که هنوز هیچ کاری انجام ندادم. همانطور که تبلت در دستم بود، گفتم: «من، من، مگه شما تمام کردین؟...» مادر که با دیدن تبلت و اوضاع نامرتب اتاق متوجه همه چیز شده بود گفت: «به به... به به... سهیل تا حالا داشتی بازی میکردی؟ منو بگو فکر کردم الان مثل ما همه کارها رو تموم کردی!» گفتم: «ببخش مامان فقط خواستم بازی رو امتحان کنم ولی اصلاً نفهمیدم چی شد! قول میدم تا ظهر همه کارها رو ردیف کنم.» مادر دستانش را به کمرش زد و خیلی جدی گفت: «تا ظهر تموم میکنی؟ فکر میکنی الان ساعت چنده؟ به نیگا به ساعت بندها: صد دقیقه نگفتم این تبلت آفت درس و مشق و کارات میشه. از بس غرق بازی شدی نفهمیدی چهار ساعت چطور گذشت! بسه دیگه اون لعنتی رو بنذار کنار. فعلاً پاشو بیا سر سفره ناهار. واسه این کارت باید تنبیه بشی.» بعد از ناهار مادر گفت: «سهیل الان میری سراغ اتاق و تا مرتب کردن اتاق بیرون نمایی.» بعد به سهیل گفتم: «برو آماده شو میخوایم بریم بیرون.» گفتم: «مامان، میخواین اول پیام اون کاری که گفتین رو انجام بدیم بعدش من برم سراغ اتاقم؟» مامان گفت: «نه عزیزم تو برو سراغ اتاق. من، بابات و سهیلا از پیش بریمایم.» با اینکه نمی‌دانستم مادرم از چه برنامه‌ای حرف می‌زند گفتم باشد پس من زود اتاقم را تمام می‌کنم و به کمکتان می‌آیم. سهیل گفت: «نه جونم تو دیگه به اون کار نمیرسی، کار خودتو تموم کن. اون کار پیشکش.» وقتی برای تمیز کردن اتاقم می‌رفتم از سهیل پرسیدم: «حالا اون کار چی هست؟» سهیل با کنایه گفت: «یادته بابا چند وقت پیش بهمون قول داد میریم سینما؟ امروز وقتی تو اتفاق بودی بابا قول داد آنگه کارها زود تموم بشه برای رفع خستگی اولش میریم پارک و بعدش میریم سینما.» مادر مایع شوینده و دستمال را دستم داد و گفت: «حالا تو به کارات برس تا ما هم بریم سینما. این تنبیه تو باشه که دیگه بازی گوشه نکتی.»

خانه تکانی



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

از پنجره اتاق اشعه‌های نور خورشید روی چشم‌هایم افتاد. چشم‌هایم را روی هم فشار دادم تا نور کمتری وارد آنها شود و سرم را زیر پتو فرو بردم. مادر دوباره پتو را از روی سرم کنار کشید: «پاشو، زود پاشو ببینم. امروز کلی کار برای انجام دادن داریم، باید همگی دست به دست هم بدمیم و کاری خونه تکتونی رو تموم کنیم.» انگار اصلاً دلم نمی‌خواست از خواب بگدرم یک چشمم را باز و سلامی کردم و دوباره چشمم را بستم. این بار مادر خیلی محکم و جدی گفت: «مگه نمیگم پاشو، کلی کار داریم.» دیدم انگار راهی دیگر جز اطاعت از فرمان مادر ندارم. با اکره بلند شدم و همانطور نشسته کش و قوسی به خودم دادم و با مشت به سینمام کوبیدم و گفتم: «حالا همیشه به کم دیگه بخوایم؟» مادر در حال خارج شدن از اتاق گفت: «نه سهیل همه بیدار شدن زود باش پاشو دست و صورتت رو بشور زود بیا سر سفره، صبحانه و که خوردیم میخوایم شروع کنیم.»

سر سفره پدر آخرین جرعه چای را که سر کشید آستین‌هایش را بالا زد و رو به مادر کرد و گفت: «خب خانم جان! نوبت تقسیم کارهاست حالا امر بفرمایید تا همگی به انجام مأموریتمان مشغول شویم.» مادر

یکی وظایفی که خودش پدر و سهیلا باید انجام می‌دادند را توضیح داد. نوبت به من که رسید مادر گفت: «سهیل تو هم سراغ اتاق خودت برو و سعی کن تا ظهر همه کارهای اتاق رو تموم کنی و کاری باقی نمونه چون برای بعد از ظهر برنامه‌ای داریم که آنگه اتفاق رو با دقت و منظم تمام کردی نوبت به اون کار میرسه.» پرسیدم: «چه کاری؟» مادر پارچه نظیف را به دستم داد و گفت: «به کاری که دوست داری. نوبتت که برسه خودت میفهمی. حالا برو مشغول تمیز کردن اتاق شو.» در اتاق اول از همه رفتم سراغ میز مطالعه. موقع مرتب کردن چشمم به تبلت افتاد. یاد برنامه بازی افتادم که دیروز سعید، همکلاسی ام روی تبلتم نصب کرده

رژیم غذایی
اولی: چرا! اینقدر جاق شدی؟ تو که گفته بودی تو خونه اصلاً سراغ خوراکی نمیری. دومی: بله گفته بودم فقط تو خونه خودمون رژیم اما نه تو دید و باز دید های نوروزی

میوه شیرین و آبدار
به یه نفر میگن: یه میوه خوشمزه، آبدار و شیرین نام ببر. میگه: خیار! بهش میگن: خیار کجاش آبدار و شیرینه؟ طرف میگه: با چایی شیرین بخور، نظرت عوض میشه!

ریاضی
شاگرد: آقا اجازه؟ چرا ما ریاضی میخونیم؟ معلم فکری کرد و گفت: برای نجات جون آدمها! گفتم: چه ربطی داره!! معلم: خب خواندن ریاضی باعث میشه تنبلی مثل شما نرن دانشکده پزشکی!!

شکر خند
اولی: توراهی بلدی که جلوی مهمونای پر خور نوروز رو بگیره که این قدر خرج رو دستم نگذارن؟ دومی: بله همون اول بگو نه چاق شدی، چقدر هیکت به هم ریخته! حیفا اون هیکت. چیکار کردی یا خودت و از قبیل این حرفا.

ویژه کودکان



عیدتان مبارک
بچه‌های عزیز! آیا دوست دارید به مناسبت نوروز با هدیه دادن کارت پستالی که توسط خودتان رنگ آمیزی شده باشد، دوستان و آشناياتان را خوشحال کنید؟ ابتدا تصویر بدون رنگ زیر را با استفاده از قیچی ببرید و با چسب مایع روی مقوا بچسبانید. سپس با مداد رنگی با توجه به تصویر رنگی کوچک روبرو رنگ آمیزی کنید.



۱ شاک
همانطور که می‌دانید معمولاً با شروع سال نو سفره "هفت سین" چیده می‌شود ولی ما امروز قصد داریم یک هفت شین به شما معرفی کنیم.

۲ شایه
شیدی میگن تبلت مهبشردو بپاش تو سفر به قلله کلیانجاوار به اسکیمو خرید؟

۳ شکر بوشی
با این لباس چقدر شیک شدید خیلی بهتون بیاد انگار فقط واسه شادوخته شده

۴ شکر زندگی
شرمنده، چیزی که قبل تعارف بله نیست فعلاً بفرمایید کلانان را با چای شیرین کنید.

۵ شکر نشینی
بیا اگر اینقدر به پسر خاله ات اصرار نمی‌کردی که شب را بیشتر بمونه حالا مجبور نبودی تا صبح بیدار باشی و تو نظافت خونه کمک کنی!

۶ شکر خوردن
عیدی ما را هم بده هه هه.....

۷ شکر دیدن
نگاه کن نین رفتند یا نه؟ نکنه فهمیدن ما خونه هستیم؟